

## رابطه بین فضایل اخلاقی و عقلانی از منظر فارابی و زاگزبسکی

صادق میراحمدی\*

### چکیده

از جمله مسائل مورد مناقشه درباره فضیلت، ارتباط فضایل با یکدیگر است که اولین بار سقراط و افلاطون به آن پرداختند و نظریه یگانگی فضیلت را مطرح کردند. ارسطو این نظریه را نپذیرفت و فضیلت را به دو قسم عقلانی و اخلاقی تقسیم نمود. او بیشتر به بحث درباره فضیلت اخلاقی پرداخت و به این پرسش که چه رابطه‌ای میان فضیلت عقلانی و اخلاقی وجود دارد، پاسخ شفافی نداد. فارابی و زاگزبسکی، نظریه یگانگی فضیلت را نمی‌پذیرند و معتقدند فضایل عقلانی، غیر از فضایل اخلاقی هستند؛ فارابی در پاسخ به ارتباط بین فضایل، نظریه تقدم و تأخر و زاگزبسکی نیز نظریه زیرمجموعه را مطرح کرده‌اند. تحلیلی که فارابی و زاگزبسکی از ارتباط بین فضایل مطرح می‌کنند، در نهایت تقریر دیگری از یگانگی فضیلت‌ها است.

### واژگان کلیدی

فارابی، زاگزبسکی، فضیلت عقلانی، فضیلت اخلاقی، نظریه تقدم و تأخر، نظریه زیرمجموعه.

### طرح مسئله

هر تعریفی که از فضیلت ارائه شود، با این مسئله مواجه می‌شود که چگونه فضایل از یکدیگر تفکیک می‌شوند و آیا آنها در یک سطح عمیق‌تری با یکدیگر یگانه و متحد می‌شوند. کشف ارتباط واقعی بین فضیلت عقلانی و فضیلت اخلاقی بسیار پیچیده است. سقراط ادعا می‌کرد

\*. دانش‌آموخته دکتری رشته فلسفه دانشگاه اصفهان (نویسنده مسئول). s.mirahmadi84@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۲/۲۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۷/۳۱

فضیلت یکی است و آن را به این نظر خودش که فضیلت همان معرفت است، پیوند داد. نظریه سقراط درباره یگانگی فضیلت بیشتر به این صورت فهمیده می‌شود که فضایل با یکدیگر این‌همان هستند. (Deverux, 2006: 325) اینکه نظریه یگانگی فضیلت را به صورت این‌همانی در نظر بگیریم، به این معنا است که فضایی مانند عدالت، شجاعت، دین‌داری، اعتدال و دانایی در واقع نام‌های متفاوت یک فضیلت هستند.

ارسطو نظریه یگانگی فضیلت را نمی‌پذیرد و معتقد است علم به فضیلت کافی نیست؛ بلکه باید فضیلت را به دست آورد و به کار بست. هر یک از اجزای نفس، فضیلت خاصی دارد و از آنجا که نفس انسان به دو بخش عقلانی و غیرعقلانی تقسیم می‌شود، فضایل نیز دو قسم هستند؛ برخی منسوب به عقل هستند؛ از جمله: حکمت نظری، عقل و حکمت عملی که آنها را «فضایل عقلانی» می‌نامد و برخی مربوط به اخلاق‌اند؛ مانند: سخاوت و اعتدال که آنها را «فضیلت اخلاقی» می‌نامد. (ارسطو، ۱۳۸۱: ۸۶ - ۸۴) ارسطو نخستین کسی است که بین فضیلت اخلاقی و فضیلت عقلانی تمایز می‌گذارد؛ این تقسیم‌بندی دوگانه در طول تاریخ فلسفه، نظریه غالب بوده است. او به این پرسش که چه رابطه‌ای بین فضیلت اخلاقی و عقلانی وجود دارد، به روشنی پاسخی نمی‌دهد.

چیستی فضیلت و ارتباط بین فضایل از مباحث بنیادین در اندیشه فارابی است؛ به طوری که برخی بر این باور هستند که وی پایه و اساس فلسفه خودش را فضیلت قرار می‌دهد. (اعوانی، ۱۳۹۱: ۸۶) فارابی نظریه یگانگی فضیلت را نمی‌پذیرد و معتقد است فضایل از یکدیگر متمایز هستند. البته آنها لازم و ملزوم یکدیگر هستند و داشتن یکی از آنها، مستلزم داشتن دیگری است. بین فضایل، رابطه تلازمی و در نتیجه رابطه تقدم و تأخر برقرار است.

زاگزبسکی از پیشگامان نظریه معرفت‌شناسی فضیلت است که سعی می‌کند نظریه‌ای درباره فضیلت مطرح کند که آن قدر جامع و گسترده باشد تا معرفت‌شناسی فضیلت و اخلاق فضیلت را در درون یک نظریه واحد بگنجانند. (Zagzebski, 2010: 211) مشهورترین اثر وی کتاب *فضایل ذهن* است که راه را برای بسیاری از پژوهش‌های هیجان‌انگیز باز کرده است. (Annas, 2003: 15) در این کتاب که نخستین اثر جامع و نظام‌مند درباره معرفت‌شناسی فضیلت است، (Baehr, 2011: 8) وی استدلال‌های ارسطو برای تفکیک فضایل از یکدیگر را نمی‌پذیرد و معتقد است فضایل عقلانی، زیرمجموعه فضایل اخلاقی هستند.

در این پژوهش، اطلاعات به روش کتابخانه‌ای جمع‌آوری شده‌اند؛ به لحاظ روش‌شناسی نیز

ابتدا با استفاده از روش توصیفی و تحلیل محتوا، به بیان آرای فارابی و زاگزیسکی درباره ارتباط بین فضایل و سپس به بررسی نظریه‌های آنان می‌پردازیم.

## ۲. رابطه فضیلت اخلاقی و فضیلت عقلانی از نظر فارابی

از نظر فارابی، هدف از خلقت انسان، دستیابی به سعادت است و بهترین روش برای فهمیدن اینکه چگونه می‌توان به سعادت رسید، این است که فضایل را بشناسد و آنها را در خود ایجاد کند. آن ویژگی‌های روانی و حالت‌های نفسانی که انسان به وسیله آنها نیکی‌ها و کردارهای زیبا را به وجود می‌آورد، فضایل هستند و آن ویژگی‌های روانی و حالات نفسانی که انسان به وسیله آنها پلیدی‌ها و کردارهای زشت و ناپسند را به وجود می‌آورد، رذایل هستند. (فارابی، ۱۳۸۸: ۶) فارابی دو تقسیم‌بندی درباره فضایل دارد. او در *نصوح منتزعه* فضایل را به دو قسم اخلاقی و عقلانی (همان: ۱۴) و در *تحصیل سعادت* فضایل را به چهار قسم: نظری، فکری، اخلاقی و صناعات عملی تقسیم می‌کند. (فارابی، ۱۹۹۵: ۲۵)

این دو تقسیم‌بندی را نباید با یکدیگر ناسازگار دانست و می‌توان آنها را به فضیلت اخلاقی و عقلانی برگرداند؛ به این صورت که فضایل یا مربوط به قوه ناطقه هستند یا مربوط به قوه نزوعیه؛ فضایی که به قوه نزوعیه مربوط می‌شوند، «فضیلت اخلاقی»، فضایی که مربوط به قوه ناطقه یا مربوط به قوه ناطقه نظری هستند، «فضیلت نظری» و آنها که مربوط به قوه ناطقه عملی و متناسب با دو قوه ناطقه عملی، یعنی صنایع و فکری هستند، «فضایل فکری و صنایع» نامیده می‌شوند. فضایل نظری و عملی، هر دو باعث رسیدن انسان به سعادت می‌شوند. بر اساس نظریه یگانگی فضیلت که سقراط آن را مطرح کرد، فضیلت همان معرفت است و بین علم و عمل جدایی وجود ندارد. اگر کسی حقیقتاً معرفت درستی داشته باشد، ضرورتاً درست عمل می‌کند. فارابی نیز نخستین گام برای به دست آوردن سعادت را معرفت می‌داند. او در *سیاست مدنی* می‌گوید انسان در راه رسیدن به سعادت، ابتدا باید معنای سعادت را بشناسد و آن را غایت کار خود قرار دهد. سپس اعمالی را که لازم است، انجام دهد تا به وسیله آنها به سعادت دست پیدا کند. (فارابی، ۱۳۷۹: ۲۴۴) ظاهراً این عبارت بر این دلالت دارد که فارابی نیز پیرو سقراط است؛ زیرا می‌گوید وقتی قوه ناطقه انسان سعادت را شناخت، انسان برای دستیابی به آن تلاش می‌کند. از ویژگی‌های یگانگی فضیلت و معرفت این است که در صورت وجود حکمت و معرفت، انسان ضرورتاً کار خیر و عمل درست را انجام می‌دهد. با دقت در آثار فارابی، با سخنانی مواجه

می‌شویم که آشکارا با این نظریه ناسازگار است. برای نمونه، وی در سیاست مدنی می‌گوید:

مدینه‌های فاسقه آن‌گونه مدینه‌هایی است که مردم آن، اعتقاد به مبادی موجودات دارند؛ علم دارند، سعادت را می‌شناسند و اعتقاد به آن‌هم دارند، افعال و کارهایی را هم که موجب رسیدن به سعادت است، خوب می‌شناسند و قبول دارند؛ لکن با تمام این اوصاف به هیچ‌یک از آنها عمل نمی‌کنند و پایبند نمی‌باشند و خواست و اراده خود را در جهت یکی از هدف‌های مدینه جاهله و یا همه آنها منحرف می‌نمایند؛ یعنی با رسیدن به منزلت و مقام یا کرامت یا قهر و غلبه یا جز اینها؛ و کارها و افعال خود را کلاً بدان‌سو متوجه می‌نمایند. (همان: ۲۷۶)

کسانی که در این مدینه زندگی می‌کنند، هرچند به سعادت علم و معرفت دارند، با اراده و آگاهانه از آن دوری می‌کنند. نتیجه اینکه، علم و معرفت ضرورتاً منجر به عمل و فضیلت نمی‌شود؛ بنابراین چون از جمله پیامدهای نظریه یگانگی فضیلت، این است که اگر کسی علم و معرفت داشته باشد، ضرورتاً درست عمل می‌کند حال آنکه از نظر فارابی، انسان‌هایی وجود دارند که علم و معرفت آنها ضرورتاً به درستی عمل نمی‌انجامد، بنابراین می‌توانیم نتیجه بگیریم که او به یگانگی فضیلت باور ندارد.

او در تنبیه بر سبیل سعادت نیز می‌گوید: چیزهایی که انسان باید بشناسد، دو دسته هستند: یکی چیزهایی که تنها باید آنها را شناخت؛ ولی لازم نیست به آنها عمل کرد؛ مانند علم به اینکه خدا یکتا است یا عالم حادث است؛ دوم چیزهایی که هم باید آنها را شناخت و هم باید به آنها عمل کرد؛ مثل علم به اینکه نیکی به پدر و مادر خوب، خیانت بد و عدل نیکو است. کمال آن چیزی را که هم باید شناخت و هم باید به آن عمل کرد، این است که به آن عمل کنیم؛ زیرا علم به چیزی که باید به آن عمل کرد، مساوی با عمل به آن چیز نیست. (فارابی، ۱۳۹۰: ۷۱) فارابی فضایل را از گروه دوم می‌داند و معتقد است صرف دانستن آنها کافی نیست؛ بلکه باید به آنها عمل کرد.

اما آیا کسی می‌تواند از این سخنان نتیجه بگیرد که از نظر فارابی، بین فضایل رابطه‌ای وجود ندارد و آنها کاملاً مستقل از یکدیگر هستند؟ یا این را دلیل خوبی برای این بدانند که مجموعه‌ای از فضایل اخلاقی به بخشی از نفس و مجموعه دیگر از آنها به بخش دیگری از نفس تعلق دارد یا اینکه اینها از لحاظ نوعی با یکدیگر تفاوت دارند؟

از نظر فارابی، همان‌طور که منطقی، اصول و قوانین معرفت را برقرار می‌سازد، اخلاق نیز قوانین اساسی را که شایسته است انسان رفتار خود را مطابق آن سازد، پی‌ریزی می‌کند. نهایت

اینکه ارزش مقام عمل و آزمایش در اخلاق، بیشتر از مقام عمل و آزمایش در منطق است. البته او مقام معرفت یا بالاتر از مقام اخلاقی می‌داند؛ وگرنه نمی‌توان بر افعال اخلاقی مصمم و حاکم گردید. (دبور، ۱۳۶۱: ۱۲۹) درواقع از نظر فارابی، به‌وسیله علم می‌توان به سعادت رسید و عمل در مرتبه دوم قرار دارد. (مدکور، ۱۳۶۱: ۲۹) او استدلال می‌کند که عقل می‌تواند بین خیر و شر تمایز قائل شود و معرفت و علم، بزرگترین فضیلت است.

فارابی فضایل اخلاقی را مستقل از فضایل عقلانی در نظر می‌گیرد و آن را مبتنی بر نظریه خودش درباره نفس قرار می‌دهد. از نظر او، فضایل عقلانی مربوط به قوه ناطقه و فضایل اخلاقی مبتنی بر قوه نزوعیه هستند. قوه نزوعیه قوه‌ای است که به‌وسیله آن، شوق و اشتیاق به چیزی یا تنفر و اکراه از چیزی حاصل می‌شود. اراده وابسته به این قوه است و درواقع به‌واسطه این قوه است که اراده وجود دارد. فضیلت اخلاقی مربوط به این قوه است.

قوه ناطقه یا عقلانی چیزی است که قوام انسان به آن است و انسان به‌واسطه این قوه، «انسان» است. به‌علاوه فهم دانش‌ها و صنایع و تمایز بین امور خوب و بد و زشت و زیبا به‌وسیله این قوه صورت می‌گیرد. فارابی قوه ناطقه را به دو قسم نظری و عملی تقسیم می‌کند. قوه ناطقه عملی نیز به دو قسم مهنیه و مرویه تقسیم می‌شود. فضیلت نظری که از سنخ شناخت یقینی امور و موجودات است، همان فضیلت قوه ناطقه نظری است. فضیلت فکری که انسان می‌تواند از طریق آن، چیزی را که برای همه امت‌ها یا یک امت یا یک شهر مفید و سودمند است، دریابد، مربوط به قوه ناطقه عملی مرویه است. فضایل عملی که عبارت از تحقق بخشیدن به فضایل اخلاقی و عمل به خیر و ایجاد فضایل جزئی در امت‌ها و مدینه‌ها و اوصاف و صنایع است، مربوط به قوه ناطقه عملی مهنیه است.

فارابی در فصل چهارم کتاب *تحصیل السعادة* به مقایسه و بررسی رابطه بین فضایل می‌پردازد. از نظر او، بین فضایل چهارگانه، رابطه تقدم و تأخر و رابطه تلازمی برقرار است. این فضایل به یکدیگر متصل و پیوسته هستند. فضیلت نظری بر فضیلت فکری و فضیلت فکری بر فضیلت اخلاقی مقدم است. (فارابی، ۱۹۹۵: ۷۰ - ۶۴) فضیلت اخلاقی نیز مقدم بر فضیلت عملی است. پس بین این فضایل چهارگانه، سلسله‌مراتب برقرار است و ابتدا فضیلت نظری قرار دارد و پس از آن فضیلت فکری، اخلاقی و عملی قرار دارند؛ به این صورت که فضیلت نظری باعث شناخت سعادت انسان می‌شود. فضیلت فکری به ارائه راهکارهای مناسب برای اکتساب سعادت که به‌وسیله فضیلت نظری شناسایی کرده است، می‌پردازد. فضیلت اخلاقی باعث می‌شود نفس انسان راه

شناسایی شده از طریق قوه فکری را طی نماید. فضیلت عملی نیز فضیلت اخلاقی را تحقق می‌بخشد و باعث به وجود آمدن فضایل جزئی در امت‌ها، مدینه‌ها، اوصاف، صنایع و حرفه‌ها می‌شود. فضیلت فکری، تابع فضیلت نظری است و بدون آن وجود ندارد. به‌وسیله فضیلت نظری، معقولات اکتساب می‌شوند و فضیلت فکری، اعراض آن معقولات را از یکدیگر تشخیص می‌دهد. درواقع فضیلت نظری، فضیلت فکری رئیسه، فضیلت اخلاقی رئیسه و فضیلت صناعی رئیسه از یکدیگر جدا نیستند. (همان) انسانی که دارای فضیلت اخلاقی است، باید دارای فضیلت نظری و فکری نیز باشد؛ مثلاً صنعت فرمانده سپاه، صنعتی است که هدف آن، به‌کارگیری افعال جنگ جزئی است و همین‌طور صنعت مسئول امور مالی در شهر، صنعتی است که هدف آن به‌کارگیری صنایع جزئی در اکتساب اموال است؛ صناعات رئیسه در هر جنسی، استعمال و به‌کارگیری صنعت جزئی در همان جنس است.

از نظر فارابی امکان ندارد فضیلت فکری رئیسه وجود داشته باشد؛ مگر آنکه تابع فضیلت نظری باشد؛ زیرا فضیلت فکری، اعراض معقولاتی را که فضیلت نظری آنها را اکتساب می‌کند، تشخیص و تمییز می‌دهد. فضیلت فکری بر فضیلت اخلاقی مقدم است و فضایل اخلاقی زمانی به وجود می‌آیند که فضیلت نظری، آنها را به‌صورت معقول درآورد. در این هنگام فضیلت فکری، معقولات و اعراض نزدیک به آنها را از یکدیگر بازمی‌شناسد؛ بنابراین فضیلت فکری مقدم بر فضیلت اخلاقی است. (همان: ۶۶)

فارابی تذکر می‌دهد که امکان ندارد کسی دارای فضیلت فکری باشد؛ ولی فضیلت اخلاقی نداشته باشد؛ زیرا قوه فکری که به ارائه راهکارهای لازم برای اهداف موردنظر می‌پردازد، در صورتی فضیلت است که برای رسیدن به اهداف خوب به کار گرفته شود. اگر کسی دارای فضیلت فکری باشد، ولی از فضیلت اخلاقی بی‌بهره باشد، در این صورت فضیلت فکری دیگر خیر نیست و درواقع فضیلت نیست؛ زیرا توانایی استنباط خیر را ندارد؛ بنابراین از نظر فارابی، فضیلت اخلاقی و فضیلت فکری، لازم و ملزوم یکدیگر هستند و از یکدیگر جدایی‌ناپذیرند؛ یعنی امکان ندارد کسی دارای فضیلت فکری باشد و از فضیلت اخلاقی بی‌بهره باشد و همچنین امکان ندارد کسی فضیلت اخلاقی را داشته باشد و از فضیلت فکری بی‌بهره باشد.

بنابراین فضایل کاملاً مستقل و جدا از یکدیگر نیستند؛ بلکه بین آنها پیوند ضروری برقرار است. این فضایل دارای مراتب هستند و فضایل مرتبه پایین، به فضایل مرتبه بالاتر متکی هستند و فضایل مرتبه بالاتر، مقدم بر فضایل مرتبه پایین هستند؛ به‌طوری‌که اگر فضایل

مرتبه بالاتر تحقق پیدا نکنند، فضایل مرتبه پایین تر نیز تحقق پیدا نخواهند کرد. زمانی یک عمل فضیلت است و سزاوار است انسان آن را انجام دهد که انسان، فضایل واقعی را آن گونه که شایسته است، بشناسد و نفس خود را به کردارهای برتر و بافضیلت عادت دهد، جایگاه هر یک از موجودات را آن چنان که سزاوار و درخور همان مقام و مرتبه است، به جای آورد و در جایگاه خود قرار دهد و آنچه را شایسته برگزیدن است، انتخاب کند و آنچه را شایسته کنار گذاشتن است، کنار بگذارد. (فارابی، ۱۳۸۸: ۱۰۱)

بنابراین در سلسله مراتب فضایل، ابتدا فضیلت نظری قرار دارد و پس از آن به ترتیب، فضیلت‌های فکری، اخلاقی و عملی قرار دارند. فارابی همواره مقام علم و فضیلت نظری را بالاتر از دیگر فضایل و عمل قرار می‌دهد. با وجود این، علم و عمل را جدا از یکدیگر در نظر نگرفته، عمل را مکمل علم و عقل نظری می‌داند. صرف اینکه کسی علم و آگاهی به سعادت داشته باشد، باعث نمی‌شود آن کس را سعادت‌مند بنامیم؛ بلکه برای رسیدن به سعادت باید فضایل را به دست آورد. به دست آوردن فضایل نیز تنها از طریق علم نیست؛ بلکه مستلزم انجام دادن عمل نیز هست. فضیلت امری ارادی است که باعث رسیدن به سعادت می‌شود. برای رسیدن به سعادت، هم فضایل عقلانی و هم فضایل اخلاقی مورد نیاز است؛ هرچند فضایل عقلانی در مرتبه بالاتری نسبت به فضایل اخلاقی قرار دارند.

### ۳. رابطه بین فضیلت اخلاقی و فضیلت عقلانی از نظر زاگزیسکی

از نظر زاگزیسکی، فضیلت عبارت است از: «یک ویژگی اکتسابی عمیق و بادوام که مستلزم انگیزه‌ای خاص برای به وجود آوردن غایت مطلوب و موفقیت قابل اعتماد در به وجود آوردن آن غایت است.» (Zagzebski, 1998: 137) این تعریف آن قدر گسترده است که شامل فضایل اخلاقی و فضایل عقلانی هر دو می‌شود. از ویژگی‌های این تعریف، توجه به دو عنصر انگیزه و موفقیت قابلیت اعتماد به عنوان عناصر اصلی نظریه فضیلت است. بر اساس این نظریه، انسان فضیلت‌مند کسی است که نه تنها اهداف و انگیزه‌های خوبی دارد، در ساختن جهانی بهتر نیز موفق است؛ بنابراین مفهوم فضیلت با تلقی ما از انگیزه خوب و موفقیت در رسیدن به این انگیزه ارتباط دارد.

زاگزیسکی معتقد است پذیرش یگانگی فضیلت دشوار است. اگر انسانی، یکی از فضایل را داشته باشد، مستلزم این نیست که همه فضایل را داشته باشد؛ زیرا دشوار به نظر نمی‌رسد که شواهد تجربی را به گونه‌ای در نظر بگیریم که فردی به صورت قابل اعتمادی مهربان باشد؛ اما به صورت قابل اعتمادی شجاع نباشد یا به صورت قابل اعتمادی عادل باشد؛ اما خویشتن دار نباشد.

علاوه بر این، شواهد تجربی این ادعا را تقویت می‌کنند که انسانی می‌تواند یک فضیلت اخلاقی را داشته باشد و فضیلت اخلاقی دیگری را نداشته باشد. شواهد تجربی نشان‌دهنده این است که انسان دارای فضیلت اخلاقی، می‌تواند فضایل عقلانی همچون صداقت، دقت، پشتکار یا بخشش عقلانی را نداشته باشد. در واقع ملاک‌هایی که از داشتن فضایل عقلانی و فضایل اخلاقی به صورت مستقل حمایت می‌کنند، از این موضع نیز حمایت می‌کنند که یک درجه‌ای از استقلال بین یک فضیلت اخلاقی با فضیلت اخلاقی دیگر وجود دارد؛ به عبارت دیگر می‌توانیم برای هر انسانی، مجموعه‌ای از فضایل اخلاقی را در نظر بگیریم که او برخی را دارد و برخی دیگر را ندارد. زاگزیسکی در کتاب *نظریه انگیزش الهی* می‌گوید: ویژگی‌ها، عواطف، اعمال و زندگی یک الگوی خوب، همه شایسته تقلید هستند. با وجود این لازم نیست یک انسان فضیلت‌مند، همه فضایل را داشته باشد تا بتوان از او تقلید کرد. یک انسان می‌تواند در زمینه عدالت الگو باشد؛ اما وفادار یا صبور نباشد؛ یا می‌تواند به لحاظ شجاعت الگو باشد؛ اما از نظر خویشترداری الگو نباشد. (Zagzebski, 2004: 54)

اما آیا کسی می‌تواند از این سخنان نتیجه بگیرد که از نظر زاگزیسکی، بین فضایل رابطه‌ای وجود ندارد و آنها کاملاً مستقل از یکدیگر هستند؟ یا این را دلیل خوبی برای این موضوع بدانند که مجموعه‌ای از فضایل اخلاقی، به بخشی از نفس و مجموعه دیگر، به بخش دیگری از نفس تعلق دارند؟ یا اینکه اینها از لحاظ نوعی با یکدیگر تفاوت دارند؟

از نظر وی، اگرچه تفکیک ارسطو بین فضایل و دیگر حالت‌های نفس، همچون مهارت‌ها و استعداد‌های طبیعی دارای اهمیت بسیار است، تقسیم فضیلت به دو قسم عقلانی و اخلاقی اهمیت زیادی ندارد. ویژگی‌هایی که ادعا شده که باعث تمایز این دو نوع فضیلت از یکدیگر می‌شوند، قابلیت این کار را ندارند؛ بنابراین فضیلت عقلانی باید زیرمجموعه‌ای از فضیلت اخلاقی به همان معنایی که ارسطو آن را در نظر می‌گرفت، به کار رود.

فرایندها و عادت‌هایی که عواطف و امیال ما را مدیریت می‌کنند، فضایل اخلاقی و فضایل و عادت‌هایی که منجر به شکل‌گیری باور می‌شوند، فضایل عقلانی نام دارند. (Zagzebski, 1998: 56) نباید این دو دسته از فضایل را مستقل از یکدیگر ارزیابی کرد. اگرچه تفاوت‌های سطحی بین آنها وجود دارد - تا این حد که بر اساس آنها، این دو نوع فضیلت مستلزم احساسات و امیال قوی هستند - زاگزیسکی استدلال می‌کند که دلیل تفکیک یک فضیلت عقلانی از یک فضیلت اخلاقی، چیزی بیش از وجه تمایز دو فضیلت اخلاقی از یکدیگر نیست. آن فرایندهایی که با این دو نوع

فضیلت ارتباط دارند، کارکرد مستقلی ندارند؛ بنابراین هر تحلیلی که سعی کند اینها را متمایز از یکدیگر بداند، ناقص است. فضیلت عقلانی همچون صورت‌هایی از فضایل اخلاقی است.

از نظر زاگزیسکی، هیچ‌کس دلیل مناسبی برای این عقیده که بین فضایل اخلاقی و فضایل عقلانی تمایزی وجود دارد، بیش از اینکه فضایل اخلاقی از یکدیگر متمایز هستند، مطرح نکرده است. هم فضایل عقلانی و هم فضایل اخلاقی، مستلزم ترکیبی از فهم برخی جنبه‌های جهان و آموزش احساس است و هر دو به‌وسیله فرآیندهایی که ارسطو در تبیین فضایل اخلاقی توصیف کرده است، آموخته می‌شوند. به‌علاوه هر دو در قلمرو امور ارادی قرار دارند. هرچند برخی از این فضایل ممکن است نسبت به برخی دیگر بیشتر ارادی باشند، این امر باعث نمی‌شود آنها را به دو قسم اخلاقی و عقلانی تقسیم کنیم؛ بنابراین هر دو دسته فضایل، هم از لحاظ ماهیت و هم در روش اکتساب آنها، بسیار به یکدیگر شبیه هستند.

بین فضیلت عقلانی و فضیلت اخلاقی، هم رابطه علی وجود دارد و هم رابطه منطقی. این رابطه‌ها به‌اندازه همان ارتباطی که بین فضایل اخلاقی گوناگون وجود دارد، دقیق و گسترده هستند. (Ibid, 158) برای نمونه، صداقت بر اساس همه تبیین‌هایی که از آن شد، یک فضیلت اخلاقی است که مستلزم این است که شخص حقیقت را بگوید؛ ولی برای اینکه کسی فضیلت صداقت را داشته باشد، تنها این کافی نیست که هر چه را که باور دارد حقیقت است، بگوید تا بر این باور باشیم که او حقیقت را می‌گوید. یک شخص صادق در گفتن حقیقت محتاط است، به حقیقت احترام می‌گذارد و بهتر می‌داند که آن را بفهمد و از آن نگهداری کند و آن را به‌گونه‌ای بیان می‌کند تا مخاطب او به نحو موجهی و با فهم به حقیقت باور داشته باشد. این امر مستلزم آن است که کسی که دارای فضیلت صداقت است، دارای برخی فضایل عقلانی باشد تا به مرتبه‌ای بالاتر از توجیه و فهم ممکن، دست پیدا کند. او باید حواس جمع باشد، در جمع‌آوری نمونه‌های ارزشی دقیق باشد، همه شواهد را جمع‌آوری کند و سپس به‌دقت آنها را سبک و سنگین کند؛ بنابراین فضیلت اخلاقی صداقت، به لحاظ منطقی، مستلزم داشتن فضایل عقلانی است.

از نظر زاگزیسکی، ارتباط علی بین فضایل اخلاقی و فضایل عقلانی، بیشتر از ارتباط منطقی بین آنها است. حسادت، غرور و اصرار ورزیدن برای تقویت پیش‌داوری به‌سادگی می‌تواند مانع کسب فضایل عقلانی شود. انسانی که عزت‌نفس کافی ندارد و بسیار نیاز دارد که با دیگران ارتباط داشته باشد، ممکن است به سازگاری عقلانی گرایش داشته باشد. یک انسان خودپسند

می‌خواهد روش خودش را در پیش بگیرد. این امر مستلزم آن است که بخواهد این روش صحیح باشد و معتقد باشد که همیشه خودش درست می‌گوید؛ بنابراین او در مقابل هر استدلالی که برای نادرست بودن باورش مطرح می‌شود، مقاومت می‌کند. اگر باور او درباره یک موضوع مورد بحث امروزی باشد، خودپسندی او ممکن است آن را به این سمت ببرد که تنها آن مقاله‌هایی را بخواند که از موضع وی حمایت می‌کند و تنها از خط‌مشی‌هایی سخن بگوید که هم عقیده با رأی او است. یا اگر فیلسوف است، ممکن است دعوت به مناظره را بپذیرد؛ اما انتقادهایی را که به موضع وی می‌شود، به صورت عادلانه ارزیابی نکند و همه انرژی عقلانی خودش را صرف تلاش برای جذاب بودن استدلال‌هایش کند؛ بنابراین او دارای ردایل عقلانی است که از ردیلت اخلاقی منتج شده است.

علاوه بر این، بسیاری از فضایل اخلاقی مانند صبر، پشتکار و شجاعت، به لحاظ علیی برای داشتن فضایل عقلانی ضروری هستند. همچنین فضایی وجود دارند که هم در قلمرو عقلانی و هم در قلمرو اخلاقی به کار می‌روند و کلماتی مشابه برای هر دو دسته فضایل به کار می‌رود. پشتکار یک فضیلت اخلاقی است و بدون تردید، ارتباط علیی نزدیکی بین پشتکار عقلانی و اخلاقی وجود دارد و ممکن است آنها در واقع یک فضیلت باشند. درباره چنین فضایی، نکات مشترکی وجود دارد؛ همه آنها هم صورت عقلانی دارند و هم صورت اخلاقی، همچون شجاعت، فروتنی و بصیرت. ردایلی همچون تنبلی، پیش‌داوری و کندذهنی، هم دارای صورت اخلاقی هستند و هم دارای صورت عقلانی. (Ibid, 159)

بخشش، یک معنای اخلاقی و یک معنای معرفتی دارد. بخشش اخلاقی به این معنا است که انسانی از خودش به انسان دیگری خیری برساند؛ مثلاً اگر من به شما پولی را بدهم، از پول خودم کم خواهد شد یا اگر وقت خودم را به شما اختصاص دهم، در آن صورت زمان کمتری برای پرداختن به کارهای خودم وجود دارد. بخشش معرفتی نیز بخشش دانسته‌های خود به دیگری است. مسئله‌ای که درباره بخشش معرفتی قابل توجه است، اینکه در اینجا نه تنها چیزی از دانسته‌های ما کم نمی‌شود، حتی این امکان نیز وجود دارد که وقتی دانسته‌های خود را با شخص دیگری در میان می‌گذارم، دانسته‌های جدیدی نیز به دست آورم. (Zagzebski, 2009: 95 - 96)

جان بنسون، استقلال را به گونه‌ای تعریف می‌کند که آن را هم فضیلتی عقلانی و هم فضیلتی اخلاقی در نظر می‌گیرد: «فضیلت استقلال، ویژگی منشی همراه با اعتماد به قدرت خود

در عمل کردن، انتخاب کردن و شکل‌گیری عقاید است.» (Benson, 1987: 205) او استدلال می‌کند که معنای استقلال در اندیشه اخلاقی، موازی با اندیشه عقلانی است. درباره مثال نخست، انسان به آنچه باید انجام دهد، می‌پردازد و در مورد دوم، به آنچه درست است، می‌پردازد. استقلال پیوند نزدیکی با شجاعت، تواضع و عملکردهای ارادی و شناختی دارد و برای مهارت‌های عقلانی از جمله توانایی برای حکم کردن نیز به کار می‌رود.

ریاکاری یکی از محدود رذایلی است که در جامعه معاصر غربی آشکارا نکوهش می‌شود. این رذیلت، ضعف‌های عقلانی و اخلاقی را حداقل در یکی از شکل‌هایش به یکدیگر پیوند می‌دهد. اگر ریاکار کسی است که صرفاً وانمود می‌کند رفتار خود او، باورهای اخلاقی‌اش، را تأیید نمی‌کند، بنابراین به سادگی یک بدبین فریبکار است؛ اما در شکل بسیار جالب، فریب ریاکارانه، فریب خود است. ریاکار کسی است که خودش را مدیریت می‌کند تا این را که می‌گوید باور دارد، قبول کند؛ اگرچه رفتار او بیانگر آن است که آنچه را انجام می‌دهد، واقعاً باور ندارد. ضعف اخلاقی، او را به سمت یک ضعف عقلانی در معرفت به خودش راهنمایی می‌کند. چنین شخصی از یک شکاف درونی که متضاد با کمال به معنای وحدت خود است، در رنج است. انسان ریاکار باید از کسی که صادقانه باور دارد که اشکال خاصی از باور به لحاظ اخلاقی غیر قابل قبول هستند و به دیگران توصیه می‌کند که از آن اجتناب کنند، درحالی‌که به صورت آگاهانه این امور نزد خودش جالب است، متمایز شود. این یک ضعف اخلاقی است، نه ریاکاری. (Zagzebski, 1998: 162 - 163)

از نظر زاگزیسکی، در طول تاریخ فلسفه درباره فضیلت عقلانی کمتر بحث شده است و آنها باید بیشتر مورد توجه قرار گیرند. با وجود این، او آنها را زیرمجموعه فضیلت اخلاقی قرار می‌دهد:

فضیلت عقلانی، زیرمجموعه فضیلت اخلاقی است و توجیه، تنها یک ویژگی هنجاری نیست؛ بلکه یک ویژگی اخلاقی نیز هست. هیچ دلیل مهمی وجود ندارد که فضیلت عقلانی، متمایز از فضیلت اخلاقی باشد. هر دو مستلزم تقلید از اشخاص فضیلت‌مند هستند و هدف آنها کنترل و اداره عواطف و گسترش توانایی‌های ادراکی و شناختی است که برای دانستن اینکه فضیلت را چگونه در شرایط مناسب به کار بریم، ضروری هستند. (Zagzebski, 2000: 172 - 173)

بنابراین فضایل عقلانی، زیرمجموعه فضایل اخلاقی هستند و فعالیت معرفتی و شناختی نمی‌توانند جدای از انگیزش و حالت‌های احساسی باشند.

#### ۴. بررسی رابطه بین فضیلت اخلاقی و فضیلت عقلانی از نظر فارابی و زاگزبسکی

از نظر فارابی و زاگزبسکی، نظریه یگانگی فضیلت و نظریه استقلال، هیچ‌کدام ارتباط بین فضایل را به درستی بیان نمی‌کنند. مناسب‌ترین پاسخ به مسئله ارتباط بین فضایل، جمع دو دیدگاه است؛ یعنی از یک‌سو فضایل عقلانی و اخلاقی وجود دارند که پیوند نزدیکی با یکدیگر دارند و از سوی دیگر، تفاوت‌هایی نیز بین این دو دسته از فضایل وجود دارد؛ به‌گونه‌ای که انسانی می‌تواند از یکی برخوردار و از دیگری بی‌بهره باشد؛ بنابراین فضیلت اخلاقی و فضیلت عقلانی، نه یگانه هستند و نه مستقل، به‌گونه‌ای که هیچ رابطه‌ای بین آنها وجود نداشته باشد.

فارابی در بیشتر آثار خود به‌ویژه در *فصول متزعه* به این نتیجه می‌رسد که برخی از فضایل به قوه ناطقه و برخی دیگر به قوه نزوعیه نفس تعلق دارند. فضایل دسته اول، عقلانی و فضایل دسته دوم اخلاقی نام دارند. فضیلت عقلانی اغلب از طریق آموزش و فضیلت اخلاقی از طریق عادت پرورش می‌یابند. تا اینجا می‌توان گفت فارابی، پیرو نظر ارسطو، فضیلت اخلاقی را مستقل از فضیلت عقلانی می‌داند و معتقد است فضیلت اخلاقی، بیشتر با عواطف و انگیزه‌ها سروکار دارد و وجود آنها در انسان باعث می‌شود امیال و عواطف به درستی هدایت و کنترل شوند و از سوی دیگر، فضایل عقلانی که هدف آنها شناخت حقیقت است، بیشتر به امور مرتبط با شناخت مربوط می‌شوند. در اینجا او فقط به تفکیک فضایل می‌پردازد و ارتباط بین آنها را مورد لحاظ قرار نمی‌دهد.

فارابی در *تحصیل السعاده* رابطه بین فضایل را بررسی می‌کند. از نظر او، فضایل لازم و ملزوم یکدیگر هستند و بین آنها پیوند ضروری برقرار است. با تأمل در نظریه تقدم و تأخر فارابی، درمی‌یابیم که او پیوند عمیقی بین فضایل برقرار نموده، درواقع از نظریه یگانگی فضیلت دفاع می‌کند؛ هرچند این یگانگی و پیوند، با دیدگاه سقراط و افلاطون تفاوت دارد. درواقع چون فارابی معتقد است بین فضایل، رابطه تلازمی برقرار است، نتیجه می‌گیرد که فضایل به‌گونه‌ای با یکدیگر رابطه دارند که یک انسان نمی‌تواند فضیلتی را داشته باشد، مگر آنکه همه دیگر فضایل را داشته باشد؛ به عبارت دیگر، داشتن یک فضیلت، مستلزم این است که از دیگر فضایل نیز برخوردار باشد؛ هرچند این فضایل هر کدام تعریف و مصادیق خود را دارند و متمایز از یکدیگر هستند.

این دیدگاه که فضایل لازم و ملزوم یکدیگر هستند و بین آنها رابطه تقدم و تأخر برقرار است، از ابداعات فارابی است. او با دو دیدگاه مواجه بود؛ یکی دیدگاه سقراط و افلاطون که معتقد بودند فضایل با یکدیگر این‌همان هستند و به یگانگی فضیلت باور داشتند. دیگری دیدگاه ارسطو بود

که فضیلت اخلاقی را مستقل از فضیلت عقلانی می‌داند. فارابی سعی می‌کند یک دیدگاه سازگارتری را مطرح کند. از یک سو ادعا می‌کند فضایل از یکدیگر متمایز هستند و از سوی دیگر استدلال می‌کند که آنها لازم و ملزوم یکدیگر هستند و پیوند بسیار نزدیکی بین آنها وجود دارد؛ به طوری که می‌توان گفت آنها از یکدیگر جدایی‌ناپذیر هستند. هدف فارابی، انکار نظریه یگانگی فضیلت نیست؛ بلکه سعی می‌کند یک تبیین سازگارتری را مطرح کند. مبنای کار وی در اینجا عقلانی است.

فارابی همچون افلاطون معتقد است پیوند نزدیکی بین فضیلت و معرفت وجود دارد. هر عملی که انسان انجام می‌دهد، یا باور صادقی که انسان به آن دست پیدا می‌کند، در صورتی ارزشمند است که مبتنی بر علم و معرفت باشد. او برخلاف افلاطون که معتقد بود علم و معرفت ضرورتاً منجر به فضیلت می‌شود و اگر کسی بداند که حقیقت چیست، ضرورتاً درست عمل می‌کند، بر این باور است که برخی انسان‌ها به سعادت علم دارند؛ ولی عمل خلاف فضیلت انجام می‌دهند؛ بنابراین علم و معرفت ضرورتاً باعث به وجود آمدن عمل صحیح نمی‌شود. با وجود این، او معتقد است بین فضایل، رابطه ضروری برقرار است؛ یعنی کسی نمی‌تواند برخوردار از فضیلت عقلانی و بی‌بهره از فضیلت اخلاقی باشد. عکس این سخن نیز درست است؛ زیرا بین علم و عمل، رابطه دوطرفه‌ای وجود دارد؛ عملی که مبتنی بر علم و آگاهی نباشد و علمی که منجر به عمل نشود، هر دو فضیلت نیستند. فضیلت عقلانی و اخلاقی، هر دو برای رسیدن به سعادت لازم هستند؛ اگرچه فضایل عقلانی در مرتبه بالاتری قرار دارند و فضایل اخلاقی در مرتبه پایین‌تری هستند.

در اینجا اشکالاتی بر نظریه فارابی وارد می‌شود. همان‌طور که قبلاً نیز ذکر شد، شواهد تجربی نشان‌دهنده این است که اکثر مردم هم دارای ویژگی مَنِشی خوب هستند که فضیلت نام دارند و هم دارای ویژگی‌های مَنِشی بد هستند که رذیلت نام دارند. همچنین یک انسانی می‌تواند از برخی فضایل، برخوردار و از برخی دیگر بی‌بهره باشد. یک انسان می‌تواند بخشنده باشد؛ ولی به لحاظ علمی در سطح پایینی قرار داشته باشد. حتی بین خود فضایل اخلاقی نیز تفاوت‌هایی هست؛ به گونه‌ای که کسی می‌تواند مثلاً شجاع باشد، ولی بخشنده، مهربان و عادل نباشد. نظریه تقدم و تأخر به خودی خود باعث شناخت رابطه بین فضیلت اخلاقی و فضیلت عقلانی نمی‌شود.

یک نوع تفکر درباره رابطه بین فضیلت اخلاقی و عقلانی در معرفت‌شناسی فضیلت زاگزیسکی مطرح شده است. او بیشتر سعی می‌کند شباهت‌های بین فضیلت اخلاقی و فضیلت عقلانی را لحاظ نماید. از نظر او، تمایز ارسطویی بین فضیلت اخلاقی و فضیلت عقلانی چندان

دقیق نیست و استدلال‌هایی که برای تفکیک آنها از یکدیگر مطرح شده‌اند، قابلیت این کار را ندارند. بین فضیلت اخلاقی و فضیلت عقلانی، چیزی بیش از تفاوتی که بین دو فضیلت اخلاقی است، وجود ندارد. در واقع فضیلت عقلانی، زیرمجموعه فضیلت اخلاقی است.

بر اساس این نظریه، تفاوت نوعی بین این دو دسته از فضایل وجود ندارد و تمایز فضیلت عقلانی از فضیلت اخلاقی چندان اهمیتی ندارد. او تنها دلیلی را که می‌توان برای تفکیک فضایل از یکدیگر مطرح نمود، این می‌داند که هر یک از فضایل اخلاقی و عقلانی دارای انگیزه‌های بنیادینی هستند که با دیگری متفاوت است. فضایل عقلانی همه مبتنی بر انگیزه برای معرفت هستند و انگیزه فضایل اخلاقی، غایات اخلاقی است. فضیلت عقلانی را می‌توان بر اساس انگیزه کلی برای معرفت و موفقیت قابل اعتماد در رسیدن به اهداف این انگیزه تعریف کرد. (Zagzebski, 1998: 166 - 167)

در واقع فضایل عقلانی، متوجه باور و حالت‌های ذهنی هستند که به وسیله اهداف معرفتی از قبیل دستیابی به معرفت یا فهم برانگیخته می‌شوند؛ در حالی که فضایل اخلاقی دارای اهداف دیگری هستند. اگر فضایل اخلاقی را ویژگی‌های منشی در نظر بگیریم که هدف آنها رساندن انسان به سعادت و کمال است و بر این باور باشیم که فضایل عقلانی نیز تا حدودی، سازنده سعادت و کمال برای بشر هستند و نیز این فضایل ویژگی‌های منشی‌اند که بیشتر دارای جهت‌گیری‌های معرفتی هستند، بنابراین می‌توانیم بگوییم فضایل عقلانی، تمایز نوعی از فضایل اخلاقی ندارند و در واقع زیرمجموعه آنها هستند. (Beahr, 2011: 219)

حتی اگر فرض کنیم فضایل عقلانی جدای از آنکه ویژگی‌های منشی هستند که به دارنده خود سود می‌رسانند، متوجه انسان‌های دیگر نیز هستند و فضایل اخلاقی نیز ویژگی‌های منشی هستند که باعث سود رساندن به انسان‌های دیگر می‌شوند، باز هم نمی‌توانیم نتیجه بگیریم که نظریه «زیرمجموعه» درست است؛ زیرا شواهد تجربی آشکارا بر این دلالت دارند که یک انسان می‌تواند در عین حال که دارای فضیلت عقلانی است، بهره‌ای از فضیلت اخلاقی نداشته باشد؛ بنابراین نظریه زیرمجموعه نیز به روشنی رابطه بین فضایل را نشان نمی‌دهد.

البته اصل کار زاگزبسکی و اینکه فضایل عقلانی دارای اهداف معرفت‌شناختی هستند، معقول و پذیرفتنی است؛ اما این نوع تفکر باعث شناخت رابطه بین فضیلت اخلاقی و فضیلت عقلانی نمی‌شود؛ در حالی که ویژگی بارز فضایل عقلانی را به صورت شفاف بیان می‌کند. به عبارت دیگر، از این مطالب نمی‌توانیم نتیجه بگیریم که فضیلت عقلانی، زیرمجموعه فضیلت اخلاقی است.

## نتیجه

رابطه بین فضیلت اخلاقی و فضیلت عقلانی بسیار پیچیده است؛ زیرا نمی‌توان تمایز دقیقی بین آنها ترسیم کرد. حقایق گوناگونی باعث می‌شود که ما برخی از ویژگی‌های منشی را فضیلت بنامیم و یک ویژگی خاصی وجود ندارد که باعث تفکیک آنها از یکدیگر شود. مجموعه‌ای از ویژگی‌ها باعث پیوند بین فضایل شده است؛ به گونه‌ای که همه آنها را فضیلت می‌نامیم.

مرزبندی دقیقی بین فضایل اخلاقی و عقلانی وجود ندارد. از یک طرف، برخی از فضایل عقلانی با برخی از فضایل اخلاقی، ارتباطی بیشتر و با برخی دیگر ارتباط کمتری دارند؛ به صورتی که گاهی آموختن یکی از آنها بدون آموختن دیگر فضایل امکان‌پذیر نیست. برای نمونه، انسان برای اینکه بخشنده باشد، تنها لازم نیست یک چیز را به دیگری ببخشد؛ بلکه باید آگاهی داشته باشد که چه کسی نیازمند است و همچنین روش درست برای بخشیدن چیست. این فضیلت همچنین مستلزم فضیلت خیرخواهی است. از سوی دیگر، داشتن برخی از فضایل، مستلزم داشتن فضایل دیگر است. برای نمونه، کسی که دارای فضیلت اخلاقی صداقت است، باید دقیق و حواس جمع - که از فضایل عقلانی است - نیز باشد.

همچنین بین فضایل، تفاوت‌هایی وجود دارد؛ به گونه‌ای که یک شخص می‌تواند از یکی از فضایل، برخوردار و از دیگری بی‌بهره باشد. برای نمونه، انسانی می‌تواند شجاع باشد؛ ولی بخشنده نباشد؛ مهربان باشد؛ ولی احمق باشد. روابط متقابلی بین فضایل وجود دارد و همان‌طور که بین دو فضیلت اخلاقی، رابطه‌های گوناگونی متصور است، بین دو فضیلت عقلانی نیز رابطه‌های گوناگونی متصور است. برخی از آنها به برخی دیگر نزدیک و برخی دورتر هستند. از سوی دیگر، برخی فضایل عقلانی با برخی فضایل اخلاقی، ارتباط کمتر و با برخی دیگر، ارتباط بیشتری دارند.

همان‌طور که زاگزیسکی استدلال می‌کند، فضیلت عقلانی تفاوت نوعی با فضیلت اخلاقی ندارد؛ اما این سخن که فضیلت عقلانی، زیرمجموعه فضیلت اخلاقی است، صحیح نیست. در واقع یک فضیلت بیشتر وجود ندارد که در قلمروهای گوناگون به کار می‌رود. فضیلت آن عامل اکتسابی شایسته ستایش و استوار در نفس انسان است که باعث دستیابی انسان به سعادت می‌شود. از آنجاکه انسان موجودی عقلانی و اجتماعی است، این ویژگی‌های نفسانی هم در حیات فکری و هم در حیات اجتماعی انسان یافت می‌شود. اگر این ویژگی‌ها در حیات فکری نمایان شوند، «فضیلت عقلانی» و اگر در روابط اجتماعی به کار روند، «فضیلت اخلاقی» نام دارند.

فضیلت عقلانی و فضیلت اخلاقی به صورت مطلق فضیلت نیستند؛ بلکه به صورت مقید فضیلت هستند. یک فضیلت است که به صورت‌های گوناگون نمایان می‌شود. فضیلت اخلاقی یا فضیلت عقلانی محض وجود ندارد. ویژگی‌های منشی که در حیات عقلانی انسان یافت می‌شوند، بدون ارتباط با فضایل اخلاقی، تنها قوای ذهنی هستند. از سوی دیگر، ویژگی‌های منشی که در روابط اجتماعی با دیگر انسان‌ها به کار می‌روند، بدون ارتباط با فضایل عقلانی، تنها استعدادهایی طبیعی هستند. قوای ذهنی و استعدادهای طبیعی، فی‌نفسه، شایسته ستایش یا سرزنش نیستند؛ بنابراین دو دسته فضیلت به صورت مستقل و متمایز از یکدیگر نداریم؛ بلکه یک فضیلت است که در حیات فکری و اجتماعی به کار می‌رود.

### منابع و مأخذ

۱. ارسطو، ۱۳۸۱، *اخلاق نیکوماخوس*، ترجمه ابوالقاسم پورحسینی، تهران، طرح نو، چ دوم.
۲. اعوانی، غلامرضا، ۱۳۹۱، *فضیلت از دیدگاه فارابی*، مجموعه مقالات منتخب همایش فارابی ۱۳۸۹، فارابی و تأسیس فلسفه اسلامی، به اهتمام قاسم پور حسن، تهران، انتشارات حکمت اسلامی صدرا، ص ۹۶ - ۸۵.
۳. افلاطون، ۱۳۸۰، *دوره آثار افلاطون*، ترجمه محمدحسن لطفی و رضا کاویانی، ج ۴، تهران، خوارزمی، چ ۳.
۴. دبور، ت، ج، ۱۳۶۲، *تاریخ فلسفه در اسلام*، ترجمه عباس شوقی، تهران، موسسه مطبوعاتی عطایی، چ ۳.
۵. فارابی، ابونصر محمد، ۱۳۷۹، *سیاست مدنی*، ترجمه و تحشیه از سید جعفر سجادی، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۶. فارابی، ابونصر محمد، ۱۳۸۸، *فصول متنزعه*، ترجمه و شرح حسن ملکشاهی، تهران، سروش.
۷. \_\_\_\_\_، ۱۳۹۰، *فارابی و راه سعادت (کاوشی در باب اخلاق فضیلت از نگاه فارابی)*، مقدمه و ترجمه نواب مقربی، به کوشش قاسم پورحسن، تهران، انتشارات بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
۸. \_\_\_\_\_، ۱۹۹۵، *تحصیل السعادة*، شرح علی بوملحم، دار و مکتبه الهلال.
۹. مدکور، ابراهیم بیومی، ۱۳۶۱، *درباره فلسفه اسلامی: روش تطبیق آن*، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، موسسه انتشارات امیرکبیر.

10. Annas, Julia, 2003, "The Structure of Virtue" in DePaul Michael and Zagzebski, *Intellectual Virtue*, Oxford University Press.
11. Baehr Jason, 2011, *Inquirin Mind (On interllectual Virtue and Virtue Epistemology)*, Oxford University Press.
12. Benson, John, 1987, "Who Is the Autonomous Man?", *In Kruschwitz and Roberts*.
13. Devereux, Daniel, 2006, *The Unity of the Virtues, A Companion to Plato*, ed. by Hugh H. Benson. Blackwell Publishing Ltd.
14. Zagzebski, Linda, 1998, *Virtues of the Mind: an Inquiry into the Natur of Virtue and Ethical Foundations of Knowledge*, New York, Cambridge University Press.
15. \_\_\_\_\_, 2000, "Précis of Virtues of the Mind", *Philosophical and Phenomenological Research*, 60, P. 172 - 173.
16. \_\_\_\_\_, 2004, *Divine Motivation Theory*, New York, Cambridge University Prees.
17. \_\_\_\_\_, 2009, *On Epistemology*, Wadsworth Cengage Learning.
18. \_\_\_\_\_, 2010, *A Companion to Epistemology*, second edition, ed. by Jonathan Dancy, Ernest Sosa and Matthias Setup, Blakwell Publishing, p. 210 - 215.

